



بازرسی شد
۳۶ - ۳۲

۶۷۳۷-ین

(۴۴۲)

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: فصل الحق

مؤلف: قسطنطنیه بن عید بن یحیی

موضوع: تاریخ

شماره ثبت کتاب: ۶۶۸۳

۸۳۹۲

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

۳۹۸۹

فصل الحق

۱/۵
۶۷۳۷

(۴۲)

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: فصل الحق

مؤلف: قسطنطنیه بن عید بن یحیی

موضوع: تاریخ

شماره ثبت کتاب: ۶۶۸۳

۸۳۹۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

۳۹۸۹



۱۵
۱۳۳۹
۱۳۳۹
(۱۳۳۹)

۲۹۸۹

شده و او که نهضت در حق است کلمه که او را کشم و او را بطلب آن کرده
 شد و کشتن او که خبر ازین نزد خبر رسیدی از عید الله با که در دم و کلمه که او را
 سجد یا تم جرات رسول می آید علیه آله و نه که ای حق تو بر من که
 انجلا رسیدی ای حق تو بر من که کشته و او تو را و اگر او میباید کشتی
 میانه هستن با حق تو و حق تو که او را کشتی میباید کشتی که کشته
 در اهل در سجد شده و او را با حق تو که کشته میباید کشته شود و کشته
 با رسول الله نهضت با حق تو که کشته میباید کشته شود و کشته
 است رسول الله نهضت با حق تو که کشته میباید کشته شود و کشته
 به خدا و در در دست نهضت با حق تو که کشته میباید کشته شود و کشته
 به خدا و در در دست نهضت با حق تو که کشته میباید کشته شود و کشته
 پس من حق تو که در رسول الله که او را کشته میباید کشته شود و کشته
 ملک جو بدکان با حق تو که کشته میباید کشته شود و کشته
و او را کشته میباید کشته شود و او را کشته میباید کشته شود
 یعنی او را که کشته میباید کشته شود و او را کشته میباید کشته شود
 خداوند را در دست در دنیا و او را کشته میباید کشته شود و کشته

بر او نهضت با حق تو که کشته میباید کشته شود و او را کشته میباید کشته شود
 ترسید قاتل او را میباید کشته شود و او را کشته میباید کشته شود
 ای عید الله که او را کشته میباید کشته شود و او را کشته میباید کشته شود
 نهضت که کشته میباید کشته شود و او را کشته میباید کشته شود
 و حق تو که کشته میباید کشته شود و او را کشته میباید کشته شود
 خوار بر سر نهضت با حق تو که کشته میباید کشته شود و کشته
 است که کشته میباید کشته شود و او را کشته میباید کشته شود
 شد و او را کشته میباید کشته شود و او را کشته میباید کشته شود
 این عید الله که او را کشته میباید کشته شود و او را کشته میباید کشته شود
 نمودند و کشته میباید کشته شود و او را کشته میباید کشته شود
 و حق تو که کشته میباید کشته شود و او را کشته میباید کشته شود
 از حق تو که کشته میباید کشته شود و او را کشته میباید کشته شود
 یکجا با حق تو که کشته میباید کشته شود و او را کشته میباید کشته شود
 او را کشته میباید کشته شود و او را کشته میباید کشته شود
 از حق تو که کشته میباید کشته شود و او را کشته میباید کشته شود

[illegible][illegible]

[illegible]

20

[illegible]

و در این بین علی بن ابیطالب علیه السلام به روضه نمود که او بر سر کشتی
 نشسته بود که بر سرش نوشته بود **عبد الله بن ابی طالب** و در کشتی در کوفه
 انداخته شد و علی بن ابیطالب علیه السلام در این قضیه در عظم خضایت گشت
 شد و در کوفه خیزد و او را در دایره حصار زد و در کوفه در دایره حصار
 قول خدا نهاد که **ایا ایضا** **عبد الله بن ابی طالب** **عبد الله بن ابی طالب**
 بر کوفه در حصار و علی در دایره حصار و در کوفه در دایره حصار
 که من از برای تو رسم و کس گشته و جان من فدای تو شده و منی فدای
 این ابیطالب و دیگر که اگر این قضیه است که روایت شده است که
 در پسند و پسند و در پسند و پسند و در پسند و پسند و در پسند و پسند
 که او بر سر کشتی علی علیه السلام کشت قول خدا **ایضا** **عبد الله بن ابی طالب**
عبد الله بن ابی طالب **عبد الله بن ابی طالب** **عبد الله بن ابی طالب**
 نازل شده که **عبد الله بن ابی طالب** **عبد الله بن ابی طالب** **عبد الله بن ابی طالب**
 و هر که بر سر کشتی خدا **ایضا** **عبد الله بن ابی طالب** **عبد الله بن ابی طالب**
 و هر که بر سر کشتی خدا **ایضا** **عبد الله بن ابی طالب** **عبد الله بن ابی طالب**
 و هر که بر سر کشتی خدا **ایضا** **عبد الله بن ابی طالب** **عبد الله بن ابی طالب**
 و هر که بر سر کشتی خدا **ایضا** **عبد الله بن ابی طالب** **عبد الله بن ابی طالب**

ایضا

و در این بین علی بن ابیطالب علیه السلام به روضه نمود که او بر سر کشتی
 نشسته بود که بر سرش نوشته بود **عبد الله بن ابی طالب** و در کشتی در کوفه
 انداخته شد و علی بن ابیطالب علیه السلام در این قضیه در عظم خضایت گشت
 شد و در کوفه خیزد و او را در دایره حصار زد و در کوفه در دایره حصار
 قول خدا نهاد که **ایا ایضا** **عبد الله بن ابی طالب** **عبد الله بن ابی طالب**
 بر کوفه در حصار و علی در دایره حصار و در کوفه در دایره حصار
 که من از برای تو رسم و کس گشته و جان من فدای تو شده و منی فدای
 این ابیطالب و دیگر که اگر این قضیه است که روایت شده است که
 در پسند و پسند و در پسند و پسند و در پسند و پسند و در پسند و پسند
 که او بر سر کشتی علی علیه السلام کشت قول خدا **ایضا** **عبد الله بن ابی طالب**
عبد الله بن ابی طالب **عبد الله بن ابی طالب** **عبد الله بن ابی طالب**
 نازل شده که **عبد الله بن ابی طالب** **عبد الله بن ابی طالب** **عبد الله بن ابی طالب**
 و هر که بر سر کشتی خدا **ایضا** **عبد الله بن ابی طالب** **عبد الله بن ابی طالب**
 و هر که بر سر کشتی خدا **ایضا** **عبد الله بن ابی طالب** **عبد الله بن ابی طالب**
 و هر که بر سر کشتی خدا **ایضا** **عبد الله بن ابی طالب** **عبد الله بن ابی طالب**
 و هر که بر سر کشتی خدا **ایضا** **عبد الله بن ابی طالب** **عبد الله بن ابی طالب**

پس در پیشگاه حق ازین بند من از چنگ و گشت او گشت رفت و چون
 او درین گشت پس بر کس می آید و در ادوات همیشه باشد
 و نیز او را در دست آدم و هر کس بر او غضب داشته باشد نه بر او
 غضب داشته باشیم و هیچ نمازی را نماند و بر این عمل نموده و آنست
 که بخت برین قرار یافت و صاف در علی دیگر روایت کرده و حبیب
 که بخت بر الصلحی و جیش فی این نماز و حال هر دو یکست که
 حبیب با صبی در سجده یکجا نمیشد بودند که فاطمه بنت هبند و رادیه
 زاده آن بر او ظاهر شده بود پس گفت ای خدا من ایمان خود را
 تو و بگو از تو آموختم و آدم و نوح و عیسی و محمد و ابراهیم و یونس
 نمودم و آدم و این فاطمه را از دنیا کرده پس بختی بنا کنند و این فاطمه بختی
 این فرزند که در این گشت که برین این ولادت را بختی کرد
 پس دیدم که دیو از خانه شکار میشد از طرف غضب و فاطمه از آن
 شکار و بخت فاطمه و از چشم فاطمه که دید و آن شکار و
 ش پس ما خوشتریم که در خانه بخت نیم حج کوه گل گزیده نشسته
 که در این گشت که کثرت خواهد داشت و چون صبح چهارم شد هر دو

آمد و علی را بر روی دشت خود نهاد و بخت داشت که بر حضرت نازل
 که پیش ازین بوده اند زیرا که سبب آخرت و نعمتند که خدا بهای در پیش
 میگردد و در خانه که خدا می آید و بهتار او است و بخت از روی
 از روی صراط و سریم و سر عمران و دشت خردی و بخت شکست چون
 بخت خود حرکت بیاورد و بخت برگزیده از آن بخورد و من چون
 دهنم است و بخت شدیم و میبایست با نوح آن و بخت صبی آن
 و صاف آن خردم و چون اراده پران آمدن نمودم فاطمه را
 داده که ای فاطمه او را علی نام نهاد و بخت و آنست که علی را
 میگردد که نام او را از نام خود مستحق کرد و او را اما بخت بخت
 خود کرد و بخت نیم ده و بخت سادیم او را بر شکلات علوم خود و بخت
 که بخت را که در خانه من نهاد و آنست که و از آن بخت فاطمه که
 در اینجا که با فاطمه و حمد و ثنای من بجای آورد پس صبی و خود
 با و مرا نکند او را در دشت و آدم و اوای بر او بخت او باشد و بخت
 او نه و در آن روز حضرت پسر علی علیه السلام را به نام علی نامید
 او را و بخت بخت علی را و بخت داده و حمد او را و بخت بخت

فرمود که از راههای پستمان نمی آید و اما همانی که از من پرسید
 که به آن و آن نام از راهها و جوال زمین و آسمان و شما چنانکه از پیش
 هیچ قوه مت در صفت بیان کسی که بر سر زمین که به بیان آنکه بر
 سر زمین علی الله علیه و آله که به که در آن صفت منزل ساریه که تبار
 شود و آنرا از سبب به آنکه که به که یکس علم و در تبار و تبار به سبب
 که در پس پرده اند و شرح اینها غریب فصل عرض خواهد شد و دیگر
 روایت نموده و شریفان را به بی درکن به مناقب که رسول صلی الله علیه
 و آله فرمود که در حقایق شمس ساری بود و باشد آن چنانکه پس
 سوار بشم بر افرا و برادر صانع فاعل خدا را که او را گشته و هم فرجه
 فاعل فضا می آید و برادرین علی بن ابی طالب فاعل از راههای صفت
 و لولای صفت او باشد و گویند مردمان که صفت این الاله
 متعبه یا بنهر رسیده و بر او اند و عرش رب العالمین پس کی و در آن
 است که به از بطن عرش کی که او را و در آن صفت این ملک است
 و بنهر بر سالی نه بر او اند و عرش این صدیق بلکه صفت این است
 و اگر چه صفت در صانع خود و از چه طریق و او را که با آیه که در آن

فرمود

صفت از دو مرتبه و غیره فاعل از شمس طریق روایت نموده
 در باب سد ابواب که ممدنی حدیث است که عجب بر در مسجد خاشاک
 بودند و هر دری در مسجد هم و ششایس حضرت فرمود که عجب سد ابواب
 بودند و آله علی که خیر از من و او را که از صفت که در مسجد است و در آن
 نزدیکی و صفت و عجب فاعل عجب در مسجد که در پس هر کعبه و عجا
 و طاعت و از مسجد بر آن رفته و ابواب بودند و بعضی مثل ابواب که در
 است و عی فرمودند و در صفت قبول فرمودند و چون فرمودند که حکم شد
 ابواب خانه علی فرمود که گفت با محمد و از مسجد بر آن کردی و عجا و شمس
 بر من خود و بنی عبدالمطلب پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
 او فرمود که اگر چه عجب بودی تا اگر چه بر من و بنی خودم و حکم خدا را
 با عراج همه و پاک علی در دود یا شده و در آن است با و که از جانب خدا
 در منزل او بر چندی و بدین افضل علی صریح عجب ظاهر گردید و در صفت
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله و خطبه او فرمود و بعد از آن گفت که بجا
 سرگشته که من اخراج شما از مسجد و پاک علی در آن فرمودم که بر او فرود
 خدا را و در حدیث از بنهر پس چنین امر کرده بود که سد ابواب عجا

که رسول صلی الله علیه و آله در طایفه ای مدعیان بود و طلب نمود و داد
دست دراز را که گشت تا که مردم که گشت که چه در آن گشت به در آن گشت
رسول صلی الله علیه و آله را پر خرم خود چون رسول خدا می شنود و فرمود
که و الله من با او را در یک یک خود ایضا با او را در یک یک است یعنی مرا فرمود
که با او را از که می بود و بفرستید و از می در گشت به من است آورد که
سودان گشت که گفت که رسول الله که بفرستید بر او می بوده و می گشت
فرمود که می من و من بر او من و فرمود بر او من و بفرستید کسی که
بفرستید بر او من و که و بعد می بر او بفرستید بر او رسیده و او را
وین من خواهد کرد و وین مرا تا می خواهد و است می این را طایفه است
و ایضا در گشت به من است آورد و الله که رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که بفرستی را می بوده و و می و او را من می این را طایفه است
و ایضا در گشت به من است آورد که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
بر او و در بر من و بفرستید کسی که از من می این را طایفه است
و ایضا در گشت به من است آورد و الله که رسول صلی الله علیه و آله
گشت که بفرستید بر او من است و و در بال خود گشت و بر او گشت

که و الله و الله

که و الله و الله می این است و بر او گشت که رسول صلی الله علیه و آله
و ایضا در گشت به من است آورد و الله که رسول صلی الله علیه و آله
گشت که بفرستید بر او من است و و در بال خود گشت و بر او گشت
رسول صلی الله علیه و آله را پر خرم خود چون رسول خدا می شنود و فرمود
که و الله من با او را در یک یک خود ایضا با او را در یک یک است یعنی مرا فرمود
که با او را از که می بود و بفرستید و از می در گشت به من است آورد که
سودان گشت که گفت که رسول الله که بفرستید بر او می بوده و می گشت
فرمود که می من و من بر او من و فرمود بر او من و بفرستید کسی که
بفرستید بر او من و که و بعد می بر او بفرستید بر او رسیده و او را
وین من خواهد کرد و وین مرا تا می خواهد و است می این را طایفه است
و ایضا در گشت به من است آورد و الله که رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که بفرستی را می بوده و و می و او را من می این را طایفه است
و ایضا در گشت به من است آورد که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
بر او و در بر من و بفرستید کسی که از من می این را طایفه است
و ایضا در گشت به من است آورد و الله که رسول صلی الله علیه و آله
گشت که بفرستید بر او من است و و در بال خود گشت و بر او گشت

که و الله و الله

بود از دین و حلال و حرام هیچ نبرد که هفت روزه می بود که در دنیا
 عادت نه بود رسول صلی الله علیه و آله علی را خلیفه خود کرد و در دنیا یکی
 خود که پیشین چون اینهاست گفته که پیشین صلی الله علیه و آله
 از علی قول شد بدین بن و سید علی بود و چون این سخن می شنید و
 نزد رسول صلی الله علیه و آله گفت که مرا میگذاری میان من و
 گو دکان پس حضرت صلی الله علیه و آله گفت که در دنیاست به هر که
 آبا و اجدادی است که باقی از من بماند تا در روز قیامت الا که نخواهد
 بود بعد از من خبری و چون از جوشان دل آردن آن بود که خلیفه
 موسی بود و اگر زنده باشد می ماند و خلیفه او می بود پس می
 خلیفه رسولت و در حیات او بود و حیات دیگر روایت نموده این خاندان
 شاهی که رسول صلی الله علیه و آله گفت که تو خستگشته و بهشت و دوزخی
 و تو حجاب و نهی بسته شوی و این خاندان شاهی روایت کرده
 که علی از شاهی پیشین صلی الله علیه و آله می آمد خبر فرمود که من این خبر را
 و در روز قیامت و در گناب ساقب خود این مرد و بر آرد و که رسول
 گفت که من جبرین تر هستم و هر که با من کار فرستد و در گناب ساقب تر

فرموده

بین این حدیث مثل شد و نیز آرد و که گفت رسول خدا که جبرین کسی
 بعد از من بر زمین رود علی این با طاعت و خوار می در گناب خود
 روایت کند که پیشین صلی الله علیه و آله گفت که هر که خلیفه بر پای آورد
 با علی ای و خود علی خلیفه گناب پس او کار فرستد و هم او روایت کند
 که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که با علی غم خوار اگر کسی که پیرو دشمن
 نباشد زیرا که نظر آن پیرو با پیروی و در گناب ساقب خلیفه
 روایت نموده که گفت که پیشین صلی الله علیه و آله می گفت مثل تو در میان
 مردمان آمانت نقل بود احمد در قرآن که هر کس بپا سازد بخواند
 چنانست که مثل قرآن خواند و است زیرا که سوره بخواند چنانست که گمان
 قرآن خواند و است پس هر که تر از زبان دوت و آرد و بدین گفت
 اسلام را دوت و است و است و هر که دوت و آرد تر از زبان دوت و آرد
 هر کسی که دوت و است و است و است و است و است و است و است و است و است
 فرستاده است که اگر این زمین ترا چون اعلی آسمان دوت و آرد
 بپسندد از غایب بپسندد و روایت نموده که خطیب خوارزمی که پسین
 و گفت روایت نموده که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که با هر که دشمن را که

کزند علی رویه که بشو که بد که درین شب چه خبر میاید و بعد از آن آمد و نام
بر اثر شامی آید پس گفت که بیست و نه میباشند و بیست و نه بر اثر شامی درین
شب از آن طبیبند علی علیه السلام هم چون آمد و عرض حال کرد
که رسول صلی الله علیه و آله و آید و گفت که با علی بیست و نه حدیث کن آنچه
از بر تو هست بوقوع آید و گفت که من می آید فرمود که حدیث کن
بیشتر از آن که خدا بر او حق فرماید پس علی گفت من آب از حوض
طهارت میخورم پس غار را جدا کرد و در آنجا که غار خست بود
پس حسن را بر ای و حسین را بر ای و علی را بر ای و بعد از آن
آمدن بیست و نه حدیث کن شد پس در آنجا که گفتند و شد و شد
فرمود آمد و پیش از آنکه بی و چهل بر زمین رسیده و بعد از آن که
شد پس در آنجا که آب و بعد پس از آن آب طهارت کرد و در آنجا که
بعد از آن غسل و بعد از آن غسل و بعد از آن غسل و بعد از آن غسل
فرمود و که غسل از بیست و نه حدیث کن شد پس از آنکه بیست و نه حدیث کن
خست که بیست و نه حدیث کن شد پس از آنکه بیست و نه حدیث کن شد
هم چنان که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که علی درین است بیست و نه حدیث کن

در آنجا

در آنجا و بعد از آنکه بیست و نه حدیث کن شد پس از آنکه بیست و نه حدیث کن شد
در آنجا که بیست و نه حدیث کن شد پس از آنکه بیست و نه حدیث کن شد
و گفت با علی و پس از آنکه بیست و نه حدیث کن شد پس از آنکه بیست و نه حدیث کن شد
و آید و بعد از آنکه بیست و نه حدیث کن شد پس از آنکه بیست و نه حدیث کن شد
حدیث کن و بعد از آنکه بیست و نه حدیث کن شد پس از آنکه بیست و نه حدیث کن شد
بر کسی که با او حدیث نماید و ازین و بعد از آنکه بیست و نه حدیث کن شد
روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در آنجا که بیست و نه حدیث کن شد
فرمود خداوند را در باب علی علیه السلام سه بار که او نام این حدیث
پسین و قاضی الفرائین است بر وی خاسته و بعد از آنکه بیست و نه حدیث کن شد
گفت که این حدیث کن که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در آنجا که بیست و نه حدیث کن شد
بیست و نه حدیث کن شد پس از آنکه بیست و نه حدیث کن شد پس از آنکه بیست و نه حدیث کن شد
و گفت که کسی در آنجا که بیست و نه حدیث کن شد پس از آنکه بیست و نه حدیث کن شد
بود و بیست و نه حدیث کن شد پس از آنکه بیست و نه حدیث کن شد پس از آنکه بیست و نه حدیث کن شد
فرمود که در آنجا که بیست و نه حدیث کن شد پس از آنکه بیست و نه حدیث کن شد
بر آن می تواند که حدیث کن که با او باشد و بیست و نه حدیث کن شد پس از آنکه بیست و نه حدیث کن شد

نمودند و در خواب برای زمین حاصل خدای بود و تو خدای با اعدای این
برست من خدای نمود و تو در آتوت نزدترین خلق از من خدای بود
و تو بر جوش کوثر خدای من خدای بود و در کشتی که نشسته بود بر سر راهی
از تو خدای نمود و در راهی که خدای نمود و در کشتی که نشسته بود
و من شایسته پیش خدایم که در خدای نمود و در کشتی که نشسته بود
و ای علی شایسته و در کشتی که نشسته بود و در کشتی که نشسته بود
و ای خدای من خدای نمود و در کشتی که نشسته بود و در کشتی که نشسته بود
حق در نهان است و در اول است و در نهان است و در نهان است و در نهان است
با کشت و خون تو شایسته است چنانکه با کشت و خون من هیچ شایسته
تو بخشن که تو شایسته هیچ دوست تو اما حق که تو شایسته کرد و در حق
که خدای من شایسته است و در کشتی که نشسته بود و در کشتی که نشسته بود
تو خدای من شایسته است و در کشتی که نشسته بود و در کشتی که نشسته بود
و در کشتی که نشسته بود و در کشتی که نشسته بود و در کشتی که نشسته بود
با جهت رسول الله صلی الله علیه و آله که در کشتی که نشسته بود و در کشتی که نشسته بود
نموده حق رسول الله صلی الله علیه و آله بود و در کشتی که نشسته بود و در کشتی که نشسته بود

و در کشتی که نشسته بود

نمودند و در خواب برای زمین حاصل خدای بود و تو خدای با اعدای این
برست من خدای نمود و تو در آتوت نزدترین خلق از من خدای بود
و تو بر جوش کوثر خدای من خدای بود و در کشتی که نشسته بود بر سر راهی
از تو خدای نمود و در راهی که خدای نمود و در کشتی که نشسته بود
و من شایسته پیش خدایم که در خدای نمود و در کشتی که نشسته بود
و ای علی شایسته و در کشتی که نشسته بود و در کشتی که نشسته بود
و ای خدای من خدای نمود و در کشتی که نشسته بود و در کشتی که نشسته بود
حق در نهان است و در اول است و در نهان است و در نهان است و در نهان است
با کشت و خون تو شایسته است چنانکه با کشت و خون من هیچ شایسته
تو بخشن که تو شایسته هیچ دوست تو اما حق که تو شایسته کرد و در حق
که خدای من شایسته است و در کشتی که نشسته بود و در کشتی که نشسته بود
تو خدای من شایسته است و در کشتی که نشسته بود و در کشتی که نشسته بود
و در کشتی که نشسته بود و در کشتی که نشسته بود و در کشتی که نشسته بود
با جهت رسول الله صلی الله علیه و آله که در کشتی که نشسته بود و در کشتی که نشسته بود
نموده حق رسول الله صلی الله علیه و آله بود و در کشتی که نشسته بود و در کشتی که نشسته بود

و در کشتی که نشسته بود

و غیر خود که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خال پاره است ازین که
از وی ادا کند از وی می گوید است و در کمال از وی می گوید که از وی خال
گرفته است و در او است و خود را حکایت کردی که منصف چهارم است
که حضرت خیرسعد انصاری را فرمود است سید است که در وقت سگاه او
میفرمود که خدای تو پادشاه ای قاطعه در دست ده و دست ازین برآورد
انصاری خوان کرد و در او است و خود چهارم ازین عمر فرمودی که غیر است
فرمود که خال مرد و سینه است و پیران او چیده و دل من و شور او
نور دیده من و ماغان که از او است و پیران پرور و کار سینه ازین
حلی التین اندامی خدای تو و منی که یکدیگر از میان است و پادشاه
بافت و در که گفت و از پادشاه است و در او است و خود است
جمع سینه صحت که غیر صلی الله علیه و آله فرمود که خال بهترین زمان
بهت است و در او است و خود خال خدای تو و منی که یکدیگر از میان است
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون از خال پاره شود و خدای تو یکدیگر
از هر چه با کسی که کرده و مرغان چشمها بر من بسته و در پادشاه ازین
پوشیده و در پادشاه ازین که خال و در پادشاه ازین که در پادشاه ازین

مستطاب

ابرو و گلاب به تنگ روایت نموده که نایب گفت که چون رسول خدا را بدید
 خاتم عالم در این بدینست پس رسول صلی الله علیه و آله در کس او گفت
 پس خاتم عالم در خنده شد و چون صحبت رسول از عالم خود فرساید
 کباب گردید و عجب خنده چه جز بود فرمود که اولی آن گفت که و این سخن
 درست تر است خود پس که گردیدم و دویم در گفت که زودتر و نیز از حد اهل
 دار و این سخن خرافی است و نویسد که زمان بدست خدای عز و جل پس از
 آن که او را بخندیدم و دوم در آن بدینگونه روایت نموده که امیر المؤمنین
 علی علیه السلام فرمود که چون در آن شد م در آن خاتم پس آمده که و
 حسین م بر من در گفت که در دم فرمود که که کلام کند بر من و بر تو و از
 بدینگونه او در دست پس گفت که خاتم را این در زمان حیاتش
 و بعد از ششصد از موت و از آنکه گفت که رعایت ما بعد از موت و آنچه
 نموده و از درجی الهی باشد و خود که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در خنده
 از حد و آن سخن بدست که زیادتین کند و بدست و در هر افعال الهیه
 نشان بدست و حسن و حسین سید جوانان بدست و او در روایت نموده
 موهباتی به رج و تعدیل که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بدست و

دینت دور و یا قوت خود را بسیار در محرابین صحبت نمودند و دست
در دوجا برد و سپس نمود ای فاطمه سبکتر از زانیا به بهترین حال
و از جای خود را دم و دور تر نشسته از گوار است و در دنیا سید
دور گوار است در آخرت است او بدست علی داد و خند و عار است
ایشان فرمود و چون بفرمان علی خشنه و عا و نبی صبر نمودند
فاطمه خود را حضرت رسول دیگر را و عا و گوان بر او داشتند پس
از ایشان چه آنچه عا را صبر و پاک از این بر داشته و مرا پاک و پاکیزه
ساخته صبر از ایشان چه برادر و در ایام پاکیزه و در دایم
گشت که چون علی و فاطمه بجزیره حضرت رسول از ایشان است
و بر پیش برود است و یکبارگی بر دست چپ و بشما و برادر خشنه
از صبر ایشان بر خشنه و دستچ عا را میخواهند و قفسه پس از دستچ و نه
و در حاجت خود و عا را بی باستان و خود را با چای خود که حضرت
فاطمه بسیار هم که بر کنی بر زاهدت رسول آمد پس حضرت سید
او فرمود و گفت چه چیز را که بر آورده است ای فاطمه در حاجت گشتن
زان در پیش بگویند که گوهر ترا را است و بر تو تر کسی را و در گمان

الحمد لله

میر علی اوجیهی آقا گوشت آتش را نرا بدو داد و بدست بنو خدا نهاد
کرد و دنیا و چشم را کرد و ده غنای بی پدر را و ابرائی کرد و دیگر باره
کرد و گوشت را کرد و گوشت را و دهی و در بر من ساخته بدست علی شش
مردمت بدیل و آقا تریش با من و هم تریش است لیکن دود و ده
بناست بجز و اگر که بدست تریش است لیکن کی فخر لای محمد و کسب ای
بناست تریش و من خواهد بود و من علی خواهد داد پس آمد و در که بعد از
او تو که بافت و در بر لای ای خواهد بود ای فخر فرای قیامت علی رب
حق می گوشت است مراد آب خواهد بود و فخر خدا و من و من
سید جوانان علی است خواهند بود و نام تریش در خود تریش
شیر و تریش لیکن حسین سبب که تریش و مراد تریش است مراد
تراد و آتش و تریش است و نه مراد و ده غنای بی پدر را و ابرائی
و ده در علی آن و لای ای محمد که بدست من است و من در بر
علی و دم سبب که تریش است و فخر خدا و دهی تریش است که بدست
بنو خداست و مراد علی بن ابی طالب است که مراد است و مراد
مراد و علی را با من خواهد بود و من نیز با من است لیکن و در تریش

[illegible][illegible]

و چون تا ظهور آید که هر یک از این سه سید به امانت و درستی
خبر ازین هر کشته نه فرمود که آیا در میان شاکسی است که او را در نزد
من دو فرزند این من حسن که سید جوان بهشت و خیر است
نه فرمود که آیا در میان شاکسی است که سخن دراز کند باشد یا در میان
او را در راه در از حجت صدق و آید باشد خیر ازین کشته نه فرمود که
آیا در میان شاکسی است که رسول می آید و الله به کشته باشد من کشته
فی قوله اللهم انی من اولاد محمد و آله و اهل بیت که در میان
و بیایان خبر ازین کشته نه فرمود که آیا در میان شاکسی است که در میان
کشته است علی که من بران آید و که خدا با برسان من در من بران
کجه و من در با و باشد و سستی او از هر مردم خود من که کجه و ازین
میخاست من آید و در او خردم خیر ازین کشته نه فرمود که آیا در
شاکسی است که رسول می آید و الله به کشته باشد که فرمود اید من این را
بسی که خدا و رسول خدا او را دوست دارد که بر کرد و نه خدا و نه هیچ
بر دست او خیر است نه خیر ازین کشته نه فرمود که آیا در میان شاکسی است
که رسول می آید و الله به کشته که خبر ستم را بر آید می آید و من

عقل

من من و زمان بر آید و زمان بر آید و من از حجت امانت است
و من کشته را به خیر خبر ازین کشته نه فرمود که آیا در میان شاکسی است که
رسول می آید و الله به کشته باشد که در میان کجه و ازین کشته
سید و در من حق می آید و خیر ازین کشته نه فرمود که آیا در میان شاکسی
سستی است که در میان کجه و ازین کشته نه فرمود که آیا در میان شاکسی
خیر ازین کشته نه فرمود که آیا در میان شاکسی است که رسول می آید و الله به کشته
کشته نه فرمود که آیا در میان شاکسی است که از آسمان او را در آید و الله به کشته
که در میان شاکسی است که از آسمان او را در آید و الله به کشته
شاکسی است که در میان شاکسی است که از آسمان او را در آید و الله به کشته
چنین که رسول می آید و الله به کشته که از آسمان او را در آید و الله به کشته
کشته که من آید و ای شما هم خیر ازین کشته نه فرمود که آیا در میان شاکسی
که رسول می آید و الله به کشته که از آسمان او را در آید و الله به کشته
خوای من و بر نام حق قرآن خیر ازین کشته نه فرمود که آیا در میان شاکسی
سستی است که رسول می آید و الله به کشته که از آسمان او را در آید و الله به کشته
و این عین و با درین خیر ازین کشته نه فرمود که آیا در میان شاکسی است

کاش به برادر کردیم بهت جز آنکه که با ما خضر در وقت آن گشت
نه خود که آیا در میان شما کسی است که رسول صلی الله علیه و آله را دیده باشد
که خود را بر آن انداخته و برگشتن و گفت ای کز بر من که نزد آن بقیه
من چیزی پس رسول صلی الله علیه و آله را گفت که به سبب که بر پیش من گشت که پیش
این همه مردم را تو به کسی از قبایع او گفتی خبر از من گشته نه خود
که آیا در میان شما کسی است که رسول صلی الله علیه و آله را دیده باشد که او است که او است
خداوند ترا که من متقی و دشمن خداوند ترا که کا و تنقی فرما من گشته نه
خود که گویند بر شما که با ما هم شایسته که رسول صلی الله علیه و آله را دیده باشد
بود پس این در خانه شاست و گفت در خانه ای پس تا سخن در این باب
که و پس رسول صلی الله علیه و آله را گفت که من به سبب که در خانه شاست و در خانه
از آنکه خود را به خانه شاست و در خانه شاست و در خانه شاست و در خانه شاست
بر شما که با ما هم شاست که رسول صلی الله علیه و آله را دیده باشد که او است که او است
بدون مردمان و در آن گشت که در آن یکی شایسته شاست بدین را که با ما
چه در آن گشت که در آن یکی شایسته شاست بدین را که با ما
را که شایسته شاست بدین را که با ما

شایسته

آری خود که بر شما سرگشته که با ما هم شاست که رسول صلی الله علیه و آله را
خود که کتنه خا به صلی الله علیه و آله را دیده باشد که او است که او است
خود که با ما هم شاست که رسول صلی الله علیه و آله را دیده باشد که او است که او است
در میان شما دو چیز بزرگ است که با ما هم شاست که رسول صلی الله علیه و آله را
دست در بر و در ده باشد و از هم جدا شده باشد که رسول صلی الله علیه و آله را
گفته آری خود که با ما هم شاست که رسول صلی الله علیه و آله را دیده باشد که او است که او است
در وقت خود را در میان گشت که گویند که خود را خدا می سازد و در
خدا بجا که من بخوابم خبر از من گشته نه خود که با ما هم شاست که رسول صلی الله علیه و آله را
که به در آن گشت که در آن یکی شایسته شاست بدین را که با ما
آن که خبر از من گشته نه خود که با ما هم شاست که رسول صلی الله علیه و آله را
رسول صلی الله علیه و آله را دیده باشد که او است که او است
که آیا در میان شما کسی است که رسول صلی الله علیه و آله را دیده باشد که او است که او است
خبر می آید که چه هست به شما از برای تو شل آن خبر از من گشته نه خود
که آیا در میان شما کسی است که رسول صلی الله علیه و آله را دیده باشد که او است که او است
گفته نه خود که با ما هم شاست که رسول صلی الله علیه و آله را دیده باشد که او است که او است

۳ پیش ازین گفته اند فرموده که آیا در میان شما کسی هست که غسل آلوده باشد
 رسول صلی الله علیه و آله را خبر ازین گفتند نه فرموده که آیا در میان
 شما کسی هست که آخر عهد رسول الله را دیده و ندیده و در قریه نبینا
 گفته اند و درین باب صدر آقا محمد موسی بن احمد خوارزمی روایت نموده
 از محمود بن قنبر که فرموده و او امیر المؤمنین علی علیه السلام را می بینید
 که مسح می کند بر سرش فرموده آمد بر من رسول الله علیه و آله گفت که در میان
 او می کشید ترا که دوست داری علی را دوست آوری کسی را که می دوست دارد
 و او را می کشد بی فرموده که بگویند می کشد شما را الحمد که مسح می کند بر سر
 که رسول صلی الله علیه و آله فرموده که چون مرا با شما چشم بردند نماز کرد
 من و ای ایسوی که بگویند در وقت پدر تو از هر کسی خشم می کشی که با او است
 برادر تو علی بن ابیطالب عهد از من این حرف گفت که کشیدم و آنرا نگذاشتم
 که با من فرموده که بگویند که رسول صلی الله علیه و آله گفت است من می بینم که
 بر او من بر سرش آلامه ای می کشد علی پس فرمود که هیچ از تو نیست
 است از شما که او را این نماز باشد و او می کشد که با من نموده است
 درین وقت جدا شد و هم صدر را که روایت نموده که علی علیه السلام

فرمود

۴ چنانچه پیش ازین گفته است و عهد به درنگ بی صحبت آورده و ابو طالب را
 کتاب داد پس در این تاریخ در کتب خود آورده اند که امیر المؤمنین علیه السلام
 در عهد بی صحبت بود و از آنست که در این تاریخ و در هیچ کتابی از آن فرموده اند
 بجز آنکه گفته اند که بر او عهد بود و از آنکه پیش ازین گفته اند که فرموده
 امیر علیه السلام درین بیان گردید و بنموده و در آن مسوده و در بعضی کتب
 او را در وقت سنه و او علم مروانده و کسی که او را علم خود است
 علم و حکم خود است حکم را اگر پدری می کشد راه باید هر که با منی شد
 بخت نیست و آنرا غنی شد و بنال اینها بسیار فرموده و خطبه گفته
 از منج الله فرموده علی بن ابی طالب و در آن بسیار رسالت و وفایت و در باب جنگ
 محمد و صاحب او را ایف خود مثل نموده اند و آنکه حدیث امیر المؤمنین
 علیه السلام می آورده اند را اینها نیز عموماً وجود یافته و گفته که با علی است
 نبوی که از جوان و نهال او را می توانی پیچ و پشته بدست را می کشد
 که اگر کسی می بود و در میان کتب عالمی چهار رده است و بعد ازین کتب است
 که در باب بیست و پنج خود روایت نموده اند و فصل می آورده و در آن
 است و در میان کتب در بیان خلافت علی بن ابی طالب از جوان و نهال او

فردا که چش ترا من آمد و دلی خواب ز کرد و در کی خفته بود که لاله
الاله چش ترا بر آری کی خفته بود که لاله آمد علی در دست
نموده چری در یک شب صبح که گشت که خور آنگاه آید ازین
نایب آن در آب علی بن هلا که که از رسول علی در حاکم شدیم
که در علی حضرتت است که کی از آن بهتر است ترا من از هر چو است
و اما بر ما علی آمد و زنی رسول علی در حاکم است که گفت علی بن
که با علی اول سلمان که که سلام آورد و در اول روز که که ایان
و تو ازین بریده دارد که از کوسی دروغ که که کسی که جان کند که در دست
سید او و درین تو باشد و در آب شود چلی است که که ایان ازین
گفت که رسول علی در حاکم است که خفته و درین خود و دلی بود
که شمع رسولی از قصه خندان پس گفت دست بر سینه من زد و فرمود
و تو ازین بریده دارد که از کوسی دروغ که که کسی که جان کند که در دست
سید او و درین تو باشد و در آب شود چلی است که که ایان ازین
گفت که رسول علی در حاکم است که خفته و درین خود و دلی بود
که شمع رسولی از قصه خندان پس گفت دست بر سینه من زد و فرمود
و تو ازین بریده دارد که از کوسی دروغ که که کسی که جان کند که در دست
سید او و درین تو باشد و در آب شود چلی است که که ایان ازین
گفت که رسول علی در حاکم است که خفته و درین خود و دلی بود
که شمع رسولی از قصه خندان پس گفت دست بر سینه من زد و فرمود

[illegible]

۷
اگرچه در مجلس کافریست بدو اگر گویند که گمراه میگردند و او را میستیزد و اگر گویند
او در مجلس ندیست و می خندد آنرا بدو نه است بستم محمد علی را و بعد از آن که گویند
بجای آن که گویند که گویند که اگر بگویند بستم بدو میگویند که کافریست بدو و اگر گویند
که او در مجلس نگرفت پس وی نه را او نه را نه است پس بستم برودان
که است خود وی با ابراهیم المومنین و این خدایت را میخ اگر چه بستم
نموده باشد همین روایت در نه است بطول آن فواید نبی و حدیثی بجا
ایست که بستم در آن چون گفتند که با ابراهیم المومنین هر دو را که هر دو را
جنگ کردند میگویند با حدیث و ظاهر و با حدیث و اهل نهروان که وی
خود دو که هزار و هشتاد و نه بستم بستم شد و بعد از بستم بستم
همین است که او چون بی بستم و نهروان نیست اگر چه بستم بودی
بایست گفت که بایست که جنگ خداوند و خدای که بستم است و در بستم
نموده این دو که از همین چهار بستم است و نهروان نیست
از آن که بستم که او این مجلس گفت که با رسول الله و می بایستی که بستم
پس علی علیه السلام را گفت پس بستم بستم بستم باغ رسول علی را و بعد از آن
گفت که باغ را در بستم بستم بستم بستم بستم بستم بستم بستم بستم بستم

و باغی بود و باشت غزلت از چنان که از مدون علی علیه السلام و ابوبکر گردید
 اگر کاش یکبار بر معیت فرموده که اگر کسی از خود بیست برای تو باغی و نهاده
 بنشیند که بعد از من پس از من ملک گویند من مسلم است و فرمود
 که آری باغی و دهی را چیست بعد از من فرمود و کاش بعد از من است من حق
 است و دهه که در صندوقه در سر رکعت سوئی پس از من کرد و عرض کرد که
 مسلمان را من آن چه است و من آن چه است و چون مردم را باغ
 باشت من بخیر کند یا از چنان نه و آفات و کجی بعد از من چیست یا نیست
 شد و نقل حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است که آن را رسول صلی الله علیه و آله
 چنین میفرمود که هر چه باغی پس از من نمود که هر چه چنان داد و اگر هر چه
 کرد رسول صلی الله علیه و آله و سلم است و پس از من چنان داد و آنچه شدی از این
 رسول نمود که در حق ابوبکر هر چه که بکشت باغی با حق امام خلف است و چنانچه
 باشت من و بعد از من است پس از آن که در هر چه از این که من خواهم داد
 زیرا که باغی چنان شد و چنان و غارت و در میان است و رسول صلی الله علیه و آله
 فرمود و باشت است من است و از این سخن رسول صلی الله علیه و آله چندی که
 گمانه نمود و از پشت ابوبکر در دست نمود و بعد از من حق است که اگر کسی از من

13

[illegible]

[illegible]

مسعود بن یحییٰ

مندان خوب خود را می و بگریزند پس سعادتمندان خوشی ازین نوع
و اینها پسر داد گشته شد و او هم اهل خود را بدر بخیر بر او پس
و این را آورد اهل پس چون برخواستیم با هر حالتی که غایب نقصی نیست
و بعضی از طرفین داشت اگر گشته و جمعی پای او را برده و حجت و
و برکت و اینها میفرمودند و او را به جلیستین با دو کتبیست
و بعد از آنکه در حکومت میفرمودند آورد و اکنون که فاضل اندیش نماید
در روایات و بعضی که در روایات و در روایات است از این
علم ساز و او را حق و بعضی که از فراموشی یقین خواهد داشت که
فرمانده از اینها و در هر فرقه خیر است و این عذر و گرفت و در هر حال
بانت و در انواع با شرکت و فرقه یا که فرقه که با این است و در انواع
و در انواع از طرفین است و فاضل و در این احوال باشد و در این است
و در این است که در این است و در این است و در این است که
که در این است و در این است و در این است و در این است که
خود که در این است و در این است و در این است و در این است که
مزد که در این است و در این است و در این است و در این است که

و اگر گفت که بر بزم رست می تند چ و لالت بر آید ایضا و اگر گفت که
 اینی با ششم رسولی حضرت است و نیست و سخن از این سید است و نیست
 آنرا که شش پنج اهدا کرده و در ده انصاف است که در دست است و در ده انصاف
 چنانچه خداوند آقا و آقا و آقا بر نفس و در ده انصاف است که در دست است و در ده انصاف
 خود را در آید اگر از خدایت در ده انصاف است که در دست است و در ده انصاف
 از یکی بن شش که در ده انصاف است که در دست است و در ده انصاف
 و شش را با شش که در ده انصاف است که در دست است و در ده انصاف
 نو و شش را با شش که در ده انصاف است که در دست است و در ده انصاف
 هر ده انصاف که با شش که در ده انصاف است که در دست است و در ده انصاف
 من و شش که در ده انصاف است که در دست است و در ده انصاف
 بر شش که در ده انصاف است که در دست است و در ده انصاف
 غیر از شش که در ده انصاف است که در دست است و در ده انصاف
 تو و شش که در ده انصاف است که در دست است و در ده انصاف
 گفت که شش که در ده انصاف است که در دست است و در ده انصاف
 و شش که در ده انصاف است که در دست است و در ده انصاف

و اگر گفت که بر بزم رست می تند چ و لالت بر آید ایضا و اگر گفت که

و اگر گفت که بر بزم رست می تند چ و لالت بر آید ایضا و اگر گفت که
 اینی با ششم رسولی حضرت است و نیست و سخن از این سید است و نیست
 آنرا که شش پنج اهدا کرده و در ده انصاف است که در دست است و در ده انصاف
 چنانچه خداوند آقا و آقا و آقا بر نفس و در ده انصاف است که در دست است و در ده انصاف
 خود را در آید اگر از خدایت در ده انصاف است که در دست است و در ده انصاف
 از یکی بن شش که در ده انصاف است که در دست است و در ده انصاف
 و شش را با شش که در ده انصاف است که در دست است و در ده انصاف
 نو و شش را با شش که در ده انصاف است که در دست است و در ده انصاف
 هر ده انصاف که با شش که در ده انصاف است که در دست است و در ده انصاف
 من و شش که در ده انصاف است که در دست است و در ده انصاف
 بر شش که در ده انصاف است که در دست است و در ده انصاف
 غیر از شش که در ده انصاف است که در دست است و در ده انصاف
 تو و شش که در ده انصاف است که در دست است و در ده انصاف
 گفت که شش که در ده انصاف است که در دست است و در ده انصاف
 و شش که در ده انصاف است که در دست است و در ده انصاف

۹۱ او در گفت و گو در این گفته عجبی در هیچ بین همین که ما و بنده در
سبب دیگر و گفت که خداوند تریم از او خائف و او در آن ایست
که دعای خائف نماند و ملا خدا و در حق عین حق گوید پس چنانچه
در خصیصه از بقعه بهرام پدید آمدند و دید که در میان ایشان
تیراورد و آتش را می بهرام نهند و حال چنین گویند اما این باعث
از دشمنی با حق و دشمنی با خود است از دوستی بسیار از دشمن
و ما در هر که برادران می بود و در دوستی خالی از دشمنی نمیگشت و هر چه
مناجات بود با ابراهیم بن برهه و ما در هر که برادران می بود و در دوستی
گویند و چون از همه بسیار از دشمنی به حال دشمنی می گویند و اگر
کجوبی در هر دو خائف و در گوشت گفته عجبی در هر دو گویند
از آنرا آنجا می که رسول حق از عید و آن فرمود که ای خدایا خدایا
خدا را خدایا گوشت او را ایجاب می داد و در هر دو گویند که
موتش نبرد و در هر دو گویند که ای خدایا خدایا گوشت او را
از هر دو به نیت عید و حال گفت که ای قوم من نیت عید را بگو
او در گفت که گوشت او را آن موتش نبرد و در هر دو گویند که

[illegible]

در خبر تمام بودیم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله علی را دست نمود
تا لای شوم که بر او گرفت کرده اند بدین مردم که حقیقت را
مطلع کردم و چون خالد بن ولید بنی شیبه در ساعت اول بقیل رسانید
وزن او را بنامش آورد و با او با برشت نمود و چون بقیل رسید
جمع عجب انظار می نمودند و هر کس را بود که گفت که خالد را بفرست
و دست از بقیل وزن و لک را با وطن او بفرست و او که بقیل
شکل مرد و فرود سپرد و آنکه خالد بنی شیبه را بفرست و دست از بقیل
خود برد که شوم در دست بقیل نمود و هم از دزد که بقیل شریف
خالد را بفرست نمود و وزن لک را با مال او بفرست او دست از بقیل
شمارانده که شوم برایشان و لک و اصل سخت و خالد در سر و دست
اظهار صداقت امیر المؤمنین علیه السلام نمیداد و گفت که با بقیل
که کینه پر از تو انم خست و کینه خاص که بقیل کرد بر امیر المؤمنین
و بقیل بود و خاست او را فرزندان او را و عمر در لک بود و بقیل
بختاب بود و باید به بقیل نمود و اما حین علیه السلام مرا در کربلا
بقیل رسانید و در کتابش آرد که سعد بن ابی وقاص و بقیل

لیا خاتم

لیا خاتم و همان خبر خود نموده بود و او در زمان بقیل او را در دست
بمنو و خوار او را و خود آرد و سعد و بقیل که گفت که بقیل را
نام نمود و سعد بنی شیبه را آورد و بقیل را بوسی شیری که در او بقیل
بر امیر المؤمنین علیه السلام نمود و مانع بود مردم که در آن زمان
از بقیل گفت او را با کراه و بقیل کرد و در بقیل از اجماع و عجب
که بقیل کرد و بقیل را شرم کرد و ابی شیبه انداخته بقیل را که بقیل
بزدل بقیل گفت که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که نو و با بقیل
و بقیل در بقیل با او و عاص و سعد بنی شیبه و بقیل را بقیل
و بقیل بقیل با او و بقیل را بقیل را بقیل را بقیل را بقیل را
بر امیر المؤمنین علیه السلام و بقیل را بقیل را بقیل را بقیل را
و سعد که اولی نام می گفت و بقیل را بقیل را بقیل را بقیل را
برودن شده و بقیل را بقیل را بقیل را بقیل را بقیل را بقیل را
و بقیل را بقیل را بقیل را بقیل را بقیل را بقیل را بقیل را
پس در عالم که از این دست و بقیل را بقیل را بقیل را بقیل را
امیر المؤمنین علیه السلام بود و بقیل را بقیل را بقیل را بقیل را

۱۵۰
 یاقی برای خود حکم کن که بر تو خیری نیست و عبدالله بن عمر بن قریب بن
 سرین و ابن عبد الرحمن بن جوف که کتبش در شرح و تفسیر و این خط است
 سانی ششصد و هشتاد و پنج رساله در دستش باشد که از آن کتب
 یکی از خطها در این خط است و از آنرا بر این خط در این خط
 حق اود عا که در دستش است و از آن خط در این خط
 در دستش است و از آن خط در این خط
 یکبار در دستش است و از آن خط در این خط
 که در دستش است و از آن خط در این خط
 از دستش است و از آن خط در این خط
 سانی و در دستش است و از آن خط در این خط
 او نیز در دستش است و از آن خط در این خط
 او نیز در دستش است و از آن خط در این خط
 که از دستش است و از آن خط در این خط
 در دستش است و از آن خط در این خط
 از دستش است و از آن خط در این خط

۱۵۱

۱۵۱
 از آن خط در این خط و از آن خط در این خط
 که از دستش است و از آن خط در این خط
 در دستش است و از آن خط در این خط
 از دستش است و از آن خط در این خط
 سانی و در دستش است و از آن خط در این خط
 او نیز در دستش است و از آن خط در این خط
 او نیز در دستش است و از آن خط در این خط
 که از دستش است و از آن خط در این خط
 در دستش است و از آن خط در این خط
 از دستش است و از آن خط در این خط
 سانی و در دستش است و از آن خط در این خط
 او نیز در دستش است و از آن خط در این خط
 او نیز در دستش است و از آن خط در این خط
 که از دستش است و از آن خط در این خط
 در دستش است و از آن خط در این خط
 از دستش است و از آن خط در این خط

۱۰۸
 که بخت را بر سر او و بخت از نو بدهد به هیچ می برود برای خود
 خدا آورده ام و اگر بخت من بگرده این منم و منم که بخت
 نیست و پس خدا را بخت گشای عالم بگردان سرش بختی و بختی را
 و چه در قهر خداوند رسول خدا جنگ کنی و از روز برتر و از شدت قهر و عداوت
 برتر از او اگر تو قهر بر من خواهی داشت که خدا کعبه را خراب کنی و تو را
 که تو خدا بپایا و از بخت او هرگز ترسم تو پس بخت را در بخت
 خدا پس خدا سلام و حق نموده و بعد از بخت بخت اما منم که
 بخت خدا و رسول می اندازد و او را بر او نیست می عیب سلام و بخت خدا
 اما منم که عیب سلام اما منم که بخت است و هرگز به خدا و در بخت و در بخت
 خطیب خواندی که رسول مسی و عید او و خودی که من از دست او نمی
 خدا کسی را دوست ندارد که من را دوست دارد و هم از و منم که
 بخت طلب رواست که رسول علی علیه السلام را از من را بران است
 و از پس بر سر او را از بخت است پس بر منم که خدا می بخت
 این بر او هر چه نخواهد و بخت همیشه را که این دو هرگز که خدای
 خدای او که پس بخت گشت که اگر حسین را انداخته و منم که خدای او

این بر او هر چه نخواهد

بران که بر خواست که پس رسول بر او بخت را نمود و بعد از خود را بران
 بر و بعد از آن بخت است و اگر که من را عیب بر سر منم که این است که بخت
 از پس خدا را بخت گشای عالم بگردان سرش بختی و بختی را
 و چه در قهر خداوند رسول خدا جنگ کنی و از روز برتر و از شدت قهر و عداوت
 برتر از او اگر تو قهر بر من خواهی داشت که خدا کعبه را خراب کنی و تو را
 که تو خدا بپایا و از بخت او هرگز ترسم تو پس بخت را در بخت
 خدا پس خدا سلام و حق نموده و بعد از بخت بخت اما منم که
 بخت خدا و رسول می اندازد و او را بر او نیست می عیب سلام و بخت خدا
 اما منم که عیب سلام اما منم که بخت است و هرگز به خدا و در بخت و در بخت
 خطیب خواندی که رسول مسی و عید او و خودی که من از دست او نمی
 خدا کسی را دوست ندارد که من را دوست دارد و هم از و منم که
 بخت طلب رواست که رسول علی علیه السلام را از من را بران است
 و از پس بر سر او را از بخت است پس بر منم که خدا می بخت
 این بر او هر چه نخواهد و بخت همیشه را که این دو هرگز که خدای

آید یارم چون بار آمدم بخت بکسرت کفم درودم ازم خدای تو را
سبب عین زود که بپیش من رسید مرا خبر داد که این فرزند ترا برکت
آب فرات نشسته نشسته و از زمین گریا این شاکه من داد که چون
اور گشتند این خاک خون شود و خفته از آن با هم سوار او فرمود که چون
چنین گشتند این خاک خون نازد شود چون امام حسین همان خست بود
او سوار خط آن خاک خورده روزی آن خاک خون نازد شده بود
هر سوار خود روزی بنام خود دایم نموده اند که در زمان خلافت
عرب کرب الله چه نه آمد و بیان شما بگویم و احوال مردان و نواح
تا زمان جدی هر سوار با هم بکشتن کشت که بخت هر سوار بزرگوار
که هرگز از دل و جان فراموش نشود و کشتن حسین است و ای مردمان
کشتن حسین را سبب پیدا کرد و از روز و رهای حسین بنامید
خدای آسمان زمین خون بگریسد و چون به پیغمبر که کدای آسمان
شد چه پیدا کرد و از حسین است که آسمان خون بگریسد و مردم درین روز
که کدای آسمان را سبب دیدند و هرگز ندیده بود کشتن به کتب را هم که از
تا بعد از چند روز خبر این واقعه رسید و مردم در آن روز از کرب الله

رسیدند که چندین خبر میشنید و آسمان گریست این کجایان کشت عبادت
به عبادت خاکشن حسین و خوار عیب که او بر کدای خدا و سبب رسول ۳
و فرزند مصطفی و مرثیه و قرآن العین غافل نه است و او را بهشت جدا بشود
و عدد آن کشته بر لب فرات خوابانند و او کشت و خون مصطفی است
داست او و عیب را در آب عتبات و ضایع بکند از خود و خود را بکشد
مستحق و فرج و غلبه علیه السلام و بدین خدای که جان کب و دشت
قدرت است که گریه از خاک که تا روز قیامت بر کشتن خواهند کشت
و جایی که او بهترین بخت است چون که بدیده و عیب الهی در هر کشته
بخت و خبر از کشته زیارت او آیند و کرب و غم از وی نمایند و روز
کشتن بکتاب زمین که بر سر برزند و در با موج بر آید و این برکت
گرم است که کرب الله را کشت و آسمان نشیند و او کشته زمین و هر
در است از حیوان و نبات و آسمان و سوار را در و عبادان رحمت
چرخند و هر که با حسین عیب کشته شود او را مات نماید و شایسته
از شهادت روز بدر و اعدای بر هر که در کشتن کار هر سوار است
بکند و او را عیب باشد و شایسته و بدست و روایت نموده احمد بن ابی

خواب در سجده و سجد و آن حال نیست پس هر کس که چنین بود پس چون بیدار
گشت که ای ایوه در سجده و آن تو در وقت و این نیست بر حسب را گوشت
اصدی و مثل آن پس صاحب صحبت را گوشتی که آنرا از آنجا که
در سجده که الله میسر بر رسول الله علیه و آله و غیره از رسالت است
او در سجده که ای پس چون الطاق گشت که پس صاحب را از سجده
و حق نصیب و محض ادب است و مکان علی در آنست بر نفس رسول
انقل بود از مکان صاحب تو در نماز پنج گانه گشت که در وقت گشتی پس گشت
که نصیب در وقت و آنکه گشتی که او بر صدق است بود و آنکه است صاحب
نزدیکت را کند برای علی زیرا که خداوند میفرماید که و الذین یؤمنون
یعولون ربنا آخرنا و لا یخفون الذین یستویون بالابان انما یومنون
علی بر نفی است انما یصدقون الا کبر همه و گشت که در وقت گشتی پس چون الطاق
گشت که ای ایوه در سجده و آن تو در وقت و آنکه گشتی که با مردم نماز در زمین
رسول علی علیه و آله که این نصیب صاحب را تمام است بگویند و آنکه
زیرا که اگر بر رسول الله علیه و آله بودی و اعلان نمودی از آن نماز
که آمدن خود بودی و دعا گشت که با آن رسول علی علیه و آله بودی و چون
انقرض

و آنست که در سجده صحبت جاری می آید و آنرا در هر دو سجده از آن است
نموده است و اگر در سجده بود و آن در سجده بود و آن در سجده بود
بود و این اصل نیست که او بر صحبت حق خلافت نیست است و در هر صدق
نموده پس گشت که او در سجده و آن تو در وقت و آنکه گشتی که با مردم نماز
با ایضا الذین یؤمنون الذین یصدقون الذین یستویون بالابان انما یومنون
یعولون ربنا آخرنا و لا یخفون الذین یستویون بالابان انما یومنون
علی بر نفی است انما یصدقون الا کبر همه و گشت که در وقت گشتی پس چون الطاق
گشت که ای ایوه در سجده و آن تو در وقت و آنکه گشتی که با مردم نماز در زمین
رسول علی علیه و آله که این نصیب صاحب را تمام است بگویند و آنکه
زیرا که اگر بر رسول الله علیه و آله بودی و اعلان نمودی از آن نماز
که آمدن خود بودی و دعا گشت که با آن رسول علی علیه و آله بودی و چون
انقرض

که در نماز و در سجده و آن تو در وقت و آنکه گشتی که با مردم نماز در زمین
رسول علی علیه و آله که این نصیب صاحب را تمام است بگویند و آنکه
زیرا که اگر بر رسول الله علیه و آله بودی و اعلان نمودی از آن نماز
که آمدن خود بودی و دعا گشت که با آن رسول علی علیه و آله بودی و چون
انقرض

و آنست که در سجده صحبت جاری می آید و آنرا در هر دو سجده از آن است
نموده است و اگر در سجده بود و آن در سجده بود و آن در سجده بود
بود و این اصل نیست که او بر صحبت حق خلافت نیست است و در هر صدق
نموده پس گشت که او در سجده و آن تو در وقت و آنکه گشتی که با مردم نماز
با ایضا الذین یؤمنون الذین یصدقون الذین یستویون بالابان انما یومنون
یعولون ربنا آخرنا و لا یخفون الذین یستویون بالابان انما یومنون
علی بر نفی است انما یصدقون الا کبر همه و گشت که در وقت گشتی پس چون الطاق
گشت که ای ایوه در سجده و آن تو در وقت و آنکه گشتی که با مردم نماز در زمین
رسول علی علیه و آله که این نصیب صاحب را تمام است بگویند و آنکه
زیرا که اگر بر رسول الله علیه و آله بودی و اعلان نمودی از آن نماز
که آمدن خود بودی و دعا گشت که با آن رسول علی علیه و آله بودی و چون
انقرض

دست او را برادر او که هیچ که عجب بود چون این شنید گفت که
 علی را کشته اند و از مدینه آنجا فرستاده اند و آن خداوند بگوید
 که کشته اند و بهشت است که او را بگردانند و بهشت علی کشته شد و او را کشته شد
 پس رسول علی علیه السلام آمد و گفت که این خبر چیست چنانکه کسی را خبر
 نسبت بر بخت است تا بداند و بعد از آنکه فرمود که تو بر من خبر ده که در خبر دهی
 اگر کسی بر من بیعت گرفت باشد خطبه گفت من را بسیار ازین قوم است که
 می نایم ترسم که خلاف امر تو نایند و مرا که چنین بگویند و آن رسول
 فرمود که بر سر کس نیست از آنکه بگویم بر تو که با و بگو که رسول فرمود که
 مرا در میان خود راه ای و فرمود خودی بگوید ای و خطبه بعد از آنکه
 در خطبه سبک پنهان شد پس بیعت و چهار مرتبه سر آمدند و بعضی بگو
 که که شنیدند از راه که بدیدند و بعضی در بیعت پنهان شدند بعد از آن
 سبک گفت که ای خطبه نزد رسول الله و او را که رسول گفت که خطبه
 ترا از پیشم پنهان نهان دارد پس خطبه بر جا رسید و بعد از آنکه
 نمود که گفت خان و خان بود رسول علی علیه السلام و آنجا رسید
 و خطبه گفت که ای خطبه که گفت و دیگری بر آمد و او را که بر او نایند

و در آن روز

و چون خطبه رسید به آنجا که در آنجا نشسته و آنجا که بهشت است که
 بر او نایند و از مدینه آنجا فرستاده اند و آن خداوند بگوید
 که کشته اند و بهشت است که او را بگردانند و بهشت علی کشته شد و او را کشته شد
 پس رسول علی علیه السلام آمد و گفت که این خبر چیست چنانکه کسی را خبر
 نسبت بر بخت است تا بداند و بعد از آنکه فرمود که تو بر من خبر ده که در خبر دهی
 اگر کسی بر من بیعت گرفت باشد خطبه گفت من را بسیار ازین قوم است که
 می نایم ترسم که خلاف امر تو نایند و مرا که چنین بگویند و آن رسول
 فرمود که بر سر کس نیست از آنکه بگویم بر تو که با و بگو که رسول فرمود که
 مرا در میان خود راه ای و فرمود خودی بگوید ای و خطبه بعد از آنکه
 در خطبه سبک پنهان شد پس بیعت و چهار مرتبه سر آمدند و بعضی بگو
 که که شنیدند از راه که بدیدند و بعضی در بیعت پنهان شدند بعد از آن
 سبک گفت که ای خطبه نزد رسول الله و او را که رسول گفت که خطبه
 ترا از پیشم پنهان نهان دارد پس خطبه بر جا رسید و بعد از آنکه
 نمود که گفت خان و خان بود رسول علی علیه السلام و آنجا رسید
 و خطبه گفت که ای خطبه که گفت و دیگری بر آمد و او را که بر او نایند

و بیعت بر سر کس نیست از آنکه بگویم بر تو که با و بگو که رسول فرمود که
 مرا در میان خود راه ای و فرمود خودی بگوید ای و خطبه بعد از آنکه
 در خطبه سبک پنهان شد پس بیعت و چهار مرتبه سر آمدند و بعضی بگو
 که که شنیدند از راه که بدیدند و بعضی در بیعت پنهان شدند بعد از آن
 سبک گفت که ای خطبه نزد رسول الله و او را که رسول گفت که خطبه
 ترا از پیشم پنهان نهان دارد پس خطبه بر جا رسید و بعد از آنکه
 نمود که گفت خان و خان بود رسول علی علیه السلام و آنجا رسید
 و خطبه گفت که ای خطبه که گفت و دیگری بر آمد و او را که بر او نایند

و بیعت بر سر کس نیست از آنکه بگویم بر تو که با و بگو که رسول فرمود که
 مرا در میان خود راه ای و فرمود خودی بگوید ای و خطبه بعد از آنکه
 در خطبه سبک پنهان شد پس بیعت و چهار مرتبه سر آمدند و بعضی بگو
 که که شنیدند از راه که بدیدند و بعضی در بیعت پنهان شدند بعد از آن
 سبک گفت که ای خطبه نزد رسول الله و او را که رسول گفت که خطبه
 ترا از پیشم پنهان نهان دارد پس خطبه بر جا رسید و بعد از آنکه
 نمود که گفت خان و خان بود رسول علی علیه السلام و آنجا رسید
 و خطبه گفت که ای خطبه که گفت و دیگری بر آمد و او را که بر او نایند

و در آن روز

[illegible][illegible]

و این نماز که هم تقدیر و هم کفایت
 را بخشد از این جهت است

وادی آید چنانچه در دست یابی که فریب با بر بزرگ و سگند و او را در که
 این ظاهر و بر سر نه و چون بدیدند آنرا و او بر خستند بر امیر المومنین
 در خواب دید که جام آن شخص را که در او صیاح برود و نه صدقه آید
 نگذارد و چون با بر دیگر خواب رفت گفتت را با مرد خواب دید
 که با او فخری او را آمد و در را بگشود و با یکدیگر می سران می گفت و
 و کار و عیال و پاک کرد پس بدیدند آنرا بر پشت و کار و
 در بر آن پوشیده نمود و صیاح صورت خواب را با حقان گفت
 صورت خواب در آن رنج آن نبوشت و صیاح او را بر سر برده باشد
 و کس مصلحتی را فرمود که هر کس نموده از صیاح و فخر تا آنکه
 بهجت آنچ مبحث نموده و هر حال نفس آن مومن و مومنین و
 جی شنیده و نزد کس آمده و صدقه با رکشده و عاقل خطی نموده
 چنانچه گفته بود آنرا آلوده بخون دیدند و کار و در جلد که گفته بود
 پاشیده و مومن خلاص شدند و جی که از کوهی از آنجا داشت
 فاسد خود بر گردیدند و در سگهای ایوانی شطام با مشیت ^{گفت}
 فصلی از پیران شد و آن را ^ع و در بر فصلی از جوی مطهر است که

از آنجا

در آب است فاسد آنرا آن را که رسول الله صلی الله علیه و آله می گفت که با حقان
 نهاده و از آنکه مومن پاک پاکیزه و دشمن خدا را هر کس که از رانیه چنانچه
 یافته باشد و در راه الله چون این حدیث شنید گفت درین شبی را
 که بر من دشمن امیر المومنین است و خدا او بخانت کرد من شبی همان در علم بودم
 و گفتم او را اگر تو را با او چنانچه بود با او دشمنی نمودم و این بر من از راه
 از جنس تو که با او پاک و صیدی آید و هفت تا آدم و حوا از او کشتی
 امیر المومنین علی علیه السلام بوجوب اخذ حدیث که هر کس که در آب است
 حدیث که با کشته البقی که در سر کشت که با جی و که چندی بعد از آنکه
 داشتند بود و یکی را گفت که درین خانه ای که صیاح و کار که بری کردند
 یکی گفت که علی نام سخن است و دیگری گفت که ابو کریم نام سخن است پس
 میگویم که رسول الله صلی الله علیه و آله گفته که با حقان دوست نه از آنکه مومنی
 دشمن نه از آنکه مومنی را با او دشمنی پس از آنکه چندان آمد سخن که
 حدیث شنیدند و گفت که صدق رسول الله صلی الله علیه و آله بود و فرزند
 مستند او با حقان میگوید که در علم تو که با او دشمن است و دشمن او است
 او که میگوید از جنس تو که با او دشمنی است که پیرا او در جنس بودم که با حقان

۷۱۶
 بعد از چندی که این دولت گشت از روی حسن و سوری پس از آن
 رفت و بگشت از او بر حاض و نمود که در پیش روی که از آن حواری
 طبیبی و دکن از آن دوا بیست که او را بگفت خود را در دوا بیست
 سید از کرد و با همان خود میگردد که او را بگفت و او را بگفت که
 آن چو بگشت نزد او آمد که خود را بگفت که او را بگفت که
 که او را بگفت که او را بگفت که او را بگفت که او را بگفت که
 بفرماید در خواب دیدم که این فرقه بگشت و بگری من آید و بگفت
 خود و من گشت که تو از این بگشت شدی و من و تو من بگشت آن
 من بگشت خود را در خواب دیدم که بگشت که او را بگفت که
 روایت نموده که در من علی علیه السلام و از فرمود که بگشت که او را بگفت که
 گشت که منم که او را بگشت که او را بگشت که او را بگشت که
 خود و بگشت که او را بگشت که او را بگشت که او را بگشت که
 و بر او در دوا بیست و در بگشت که او را بگشت که او را بگشت که
 خود را بگشت که او را بگشت که او را بگشت که او را بگشت که
 آنرا و بگشت که او را بگشت که او را بگشت که او را بگشت که
 در آن گشت

و گرامی نمایند و او را باب العلم خود و خانه خود ساخته چنان
 خانه که هر که بدو برسد کند و داخل در شود از آتش این باشد
 و او را حسین خود نمود که هر که بقی با کرد و حسانت و نگاه داشت
 او را بگشت که او را بگشت که او را بگشت که او را بگشت که
 در اسلحه و زمین بر جمع آنانی که در او نید و قبول بگشت که او را بگشت که
 بگشت و بگشت که او را بگشت که او را بگشت که او را بگشت که
 بدو نید و بداند که ولایت او را بگشت که او را بگشت که او را بگشت که
 و انجی بگشت که او را بگشت که او را بگشت که او را بگشت که
 و در خ سازم او را و این بگشت که او را بگشت که او را بگشت که
 فرمود که بگشت که او را بگشت که او را بگشت که او را بگشت که
 علی ابن ابیطالب که ایشان را بنام پدران بخوانند بواسطه پاکتی است
 ایشان و اطلب خوازمی در کتاب خود روایت نموده
 کتاب اعدیت شیعه نیز لفظ لفظاً باللفظ این روایت است که امیر
 علیه السلام در خطبای خود گفت که من امام بنده کاهم و وحشی
 مردانم و شوهر سید زمان اتم و پدر عترت پاک و پاکیزه دارم

۸۷۸ / اردنایم و بدر نسکه من برادر رسولم و وصی او دلی او و دیگر
 او صاحب تر دینی ایدیم و جلیس دین اویم و من امیر المومنان
 و من رو رو سفیدان دسید جمع او صیام حرب کردن با من
 کردشت با خدا ایستای و سلم با من یعنی آشتی و یکا یکی با من آشتی
 و یکا کیست با خدا ایستای و طاعت من طاعت خدا ایستای است
 و دوستی من دوستی خداست و شیعه من اولیا خدا اند و انصار
 من انصار خدا اند و قسم به ان خدا می که مرا حق نموده و ایمان
 و طاعتان دین و دافان شریعت سید المرسلین یقین میدارند
 که از آنکه بیت من شکستند یعنی طلحه و زبیر و اصحاب جمع و آنکه پیاد
 و ظلم نمودند یعنی معاویه و اصحاب ابی سفيان و آنکه از دین پرور
 شدند یعنی خوارج نبردان من بقول رسول الله عز و جل و با کلام
 کسی که انرا کند و شیخ یعقوب رازی انرا ابو عبد الله روایت نموده
 که از بنی امیه کسی نبود که میرد و خدا ایستای او را در غیبتی حرکت کرد
 افتاب کروکنت و بعضی چنانکه گویند نمکرواند و با شام این
 عبد الملک ابن مردان را خواستیم که غل و میزدیم که در غیبت

و در سراج و یواری شد با پسران دیگر و هیچ کس بودیم
 این صورت نمودیم و حیران شدیم که چه کنیم که کسی نداند آخر
 چوبی که بقدر پنهانی او بود ادر دیم و کفن در پوسانندیم و با هیچ کس انرا
 و در قبر نهادیم که کسی ندانست و شام پیرا و نکند خود که هر کس
 آشتی این سرنگاید او را قتل نمایم و تا بعد از موت او طهارت
 نمودیم و از عبد الله سنان در کتاب کلمی روایت نموده که پدر
 حق را کس بود که بشمار و بدترین خلق میگردیدند اول ابو سفیان
 بود که با رسول الله علیه السلام مجاریه نمود و همیشه دشمن انصرت
 بود و دیم و معاویه که با او با امیر المومنین علیه السلام جنگ نمود
 و دایم الاوقات عداوت انجذاب داشت سیم زید بن ابی
 که با امام حسین را شهید نمود و در تاریخ ابی بکر محمد الدین
 محمد الدین پیش پوری آورده که چون پادشاه عظیم الشان
 ملک ملک و بجز از رحمت بود و در کابل و حلب و غلته رفقه از دنیا
 نمود از دست پسران سلطان بن سحر و سلطان محمد و سلطان برکات
 و پسر برکات سلطان بن سحر بود و بخانه روز و دایم قیام داشت

۱۰۵ | در بیان بارگاه میگذرد و استعداد پادشاهی ندارد و پادشاه
 خلیفه است که از اتمام اب اسرار که در نهایت رشد استعداده
 معین داریم میگذرد که در آن مکتب است و بعد از کشتن
 فرار دادند که صورت حال با علم علای آن زمان ابوبکر بن نصر بن
 اسحق جوینی که در مرد مدرس بود بگویند و عهد بستند که از آنچه
 گویند و فرمایند بجا آورند و با تفاق بخدمت او آمدند و شرح احوال
 نمودند گفت میراث حق سلطان شجرات دایم از سلطان برون
 در هیچ ندی مردانیت پس ادبجای پدر خود داشت و باب عدل
 گوید و در رواج شریعت مطهره نهایت اهتمام نمود شبها بعبادت
 پروردگار قیام مینمود تا آنکه در در جمعه بعد از نماز میان سنی و شیعه
 مباحثه شد و جمعی از اهل سنت آن شیعه را بقص او زدند چون
 بعضی سلطان بنجر رسید در تفحص اصول و فروع مذرب شیعه
 کردید و ابوبکر بن اسحق مدرس مذکور را با جمعی از علماء در بر و در
 طلب داشته گفتگوی مینمودند و با دیار و مباحث اعتقاد تمام داشت
 و از این نام نفی حقیت حال مینمود چون سنی خاطر او را
 نمیداد

نمیداد و آن پادشاه و جمیع علماء و فضلا و مشایخ و ادیبان در علوم ظاهر
 و باطن حضرت شیخ سنائی قزلبی را استاد و پیشوای مقدم
 جهانین میدانستند صواب میدادند که ابونصر بن ابوبکر بن اسحق
 کس بفرستد از حضرت شیخ سنائی حقیت حال معلوم نماید و او
 شرح احوال شد و حاشیه مصحوب یکی از طایفه خود بغرض ترغیب
 و چون شیخ بر مضمون اطلاع حاصل نمود قصد پنجاه و اندبیت یک روز
 و مضمون گفته فرستاد و ازین رجا ربیت مدعا و حقیت او معلوم
 ازین سلطان ملک شیخ چون بیداری روانه تاج تخت پادشاهی برگزیده شدن
 ازین شاه بزرگ او را با خود بگویم چندی را داد و مراب و فبرداشتن
 مراب را بری بگوید روزی آن

آنکه او را برمی داشتی بخت او را در دینی نه و نه در دین است
 هست تو بخت شیطان گفتار و شیخ به حسن کفر آید زجهل آنکه باور داشت
 و چون قصد از غرض سعادت نمود پادشاه و ابونصر این جواب را
 نمودند و حکم نمود که کسی در دین متعرض هم نکند و باز ده سال پرسند
 فرمادی دایم بطاعت و متابعت کتب تمام داشت و ادراک کتب

میداند و همین مسعود که در این در خدمت او میبود گفت حقیقت
 اعتقاد او معلوم من نشد و از نوادگانیت قصه مباد مولانا
 روز جهان شیراز میت با مولانا قتی شوشتری بد آنکه در آن رنج
 من الجوه مولانا روز جهان شیرازی که از جمله طایفه شیراز بود و خصوصا
 در علوم ریاضی امتیاز تمام داشت در میان طایفه غریبانش می توانست
 که موافق اعتقادات خود عمل نماید از موطن خود مهاجرت جستجو
 نموده متوجه هندوستان شد و بنجد دست امر کبریا شاه مبادرت
 نموده اعتبار بسیار یافت و با علان مذرب شافعی و ادو صافان
 و توبخ مذرب شید و شوی و منصب کنایه بد و مقصود و بر جو
 بود چون آن پادشاه از او جهان بگذشت پیر او سلطان سلیم قلی محمد
 پادشاه بجای پدر سر برارای او رنگ فراموشی شد و از دست
 شرب امر نمود که طوایف اعم موافق دین و مذرب خود عمل نمایند
 و کسی بکسی کتاب معاندت و مخالفت نمایند مجسمی اهل ادب
 مخدوم راه داشتند آنقا روزی مولانا روز جهان در نفس مذرب شید
 نفسی میگفت مولانا قتی شوشتری نفس سخنان او میبرد و آنکه میبرد
 ایشان

ایشان گفتگوی بسیار و مباحثه بسیار شد پس پادشاه فرمود که طرفین
 دلائل بد و گویا زنده و حق ثابت بشود و عصبی دله را کنایه نیست مولانا
 قتی شوشتری گفت که مولانا روز جهان میاید بکنیم و آن پادشاه از حقیقت
 پرسید گفتند که حد مقرر میدادند و آن حدت و جای و نفرین بر نمیکنند
 که اگر ناحق است اسبی بد و در مدد پادشاه این سخن میبنداند و آن
 دست بکشد و اگر کوتاهیست روز موعود نموند و در شب به خدمت چنان
 مولانا روز جهان بخانه در بر داشتی از آن در کتبخانه افتاد و مولانا روز جهان
 خود در آن کتبخانه انداخت که آنرا بشناختند و چند کتاب نفیس بد او دادند
 آنقا در ایام مذرب بر آمد و آنکا شدن مردم تمام کتبخانه و مولانا روز
 در آنجا در بوفتند و پادشاه و اکابر و اصحاب آن شهر در مقام بود و آنکا
 شید و آمدند و مولانا قتی را در دست و دشمنی آنها فرستادند و شایر
 از جهرا مرای دوی الا که از شد قاتعیر ما الوالا اعتبار بد اندایها
 اعلایون را حکم الهی و بدیدیم صراط استقیم که اگر چه بعضی حکایات
 و ندره ایات را چند آن ماسبتی با شایست نبودن فردا میاید که قصه
 از مالیت این کتاب شریف است نیست اما معذرت نام از خوا

و هر ام شود که نسبت کسی که ایستاده ارباب در شان او زود باشد چنانچه
 برادر شد و در اوصاف او حق تعالی او را بجا که هرگز نکند نقل نموده
 تا باشد چه بار دوتن که حصر اندکی از ان سلهای بسیار تران شود
 و مرکز معادن او با غایت تعجب و شایسته و شایسته با و در اول مظهر
 معصوم او اسناد و نقل نموده که کسی چندین شب شبها و شبها
 و آواز او را نشنیده و نسبت داشته باشد نماید دیگران کسی را که
 نخواهند و بحیثیم بصیرت او دیده انصاف و ملاحظه احوال انجذاب نماید
 و نه این چهار گانه را اصول و فروع ملاحظه نماید و در صورت شیطان
 در تیر غایت و ضلالت خود را بر گردان کند و در پیش از آنکه رشته
 اختیار را درست ایشان بیرون رود و مذمت حق اختیار نمود
 از فتنه ناجیه کرد اندر آن غضب و خشم خدای در سل اندیشه نمایند
 و از رسوائی روز شمس را نموده خود را بخود انصاری و جود می کنند
 و از ایمان خالص مصلی برآوردند که هیچ ایشان از ایمانها و ایمانی که
 معتبره شود در تفسیر و تراج و قضایات خود نموده ایمان و مود است و در
 شیخ در اوصاف و کمال و نفعت و شایسته امیر المؤمنین علیه السلام و توفیق حق

و توج

ذبح و شتم او نموده ایمان ایشان که زیاده از ذرات زمین است
 چیزی مذکور نموده و نام را در ان ذراتی مذکور کردم که هر کدام
 از این اخبار و روایات را که در نظر ایدیع و عیب نماید ترجیح بکسب
 مذکور نموده رقم کذب بر جمیع ان کشند و قسم بآهای سوار بر دنیا
 ضایر که تعصب و جانب داری و اخفای حق نمودم و باطل را شایسته
 طبقه از عصب و عجم صحبت داشته و در طلب راه حق و دین حسین بودم
 و بعلم ائمه و انتم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه نفرموده
 و خدا انعامی کنایه با اختلاف احوال از ان نفرموده و ارسال رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم جهت دینی که در اصول و فروع موجب طعن ارباب است
 نمود و دانستم که از عقاید و فتنه و توجیه کرده اند و عقاید و فتنه
 و کربا و اکت و مود و زبانه و لهجه و الله علی نه الدین است
 و حکم یوم نه محو اکل با منم خوش حال و دوستان و پیران امر المؤمنین
 صلی علیه السلام و فرزندان طیبین و ظاهرین و اولاد ائمه که در ان زمان
 سروران بخوانند و ندانند و بداند و بداند و بداند و بداند و بداند و بداند
 و در دشمنان و عدا و بیزید و بنی و در ان دینی عباس که ایشان را با عیبت

بخوانند و بدوستی ایشان عذر داد و سلم زد ایم و دین ایشان
 اختیار نموده ایم یقین که در روز بوم انشور و بکا و قیامت ارا
 معاتب نخواهند نمود که چرا محبت پیغمبر داد و در حقرت او اختیار
 نمودید آنکه آنده تم آنکه علی ذکرت و بعم قال بیت
 قال انشج مصلح الدین سعدی شیرازی رحمة الله علیه فی الی حق بنی فاطمه
 که بر نول ایان کنی فاطمه یا اگر دعوتم رد کنی و قبول

من و دست و دامن ال رسول یا اللهم انهم
 مع انتم العاصون و انما هم المغفون
 و اغفر لنا و لکما بنا یا ارحم الراحمین
 و انتم لنا بالخیر یا خیرنا جری و کلا



می محمد داد الطیبین الله برین
 نسبت می به اهل عبا و آل عبا
 غفره
 یا رب کلادار تو ایات
 فی هفتم شهر محرم ام سن شهر ۱۳۰۲







